

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و آیه نستعین

خلافت الهی مفسر قرآن کریم

حمد خدای حمیدی را سزاست که نَعْبَهُ ای از تسنیم عنایت همگان را به نغمه ثناخوانی واداشت :
(**إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ**)^۱. تسلیه و تسلیم انبیاء به ویژه حضرت ختمی مرتبت و اهل بیت عصمت او را رواست که نَفْثَهُ ای از مصباح هدایت آنان مبتلایان به (**أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتَّبِعُونَ فِي الْأَرْضِ**)^۲ را با انذار (**فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ**)^۳ و « **أَنْتَ يَتَّاهُ بِكُمْ** »^۴ از کژراهه الحاد رهانید و با تبشیر (**إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِينَ هِيَ أَقْوَمُ**)^۵ به توحید ناب رسانید. به این ذوات مُقَدَّسِ تَوَلَّى داریم و از مخالفان آنان تبرّی می نماییم.

غِبُّ الْحَمْدِ وَالتَّصْلِيهِ ، چنین گوید ، عبدالله جوادی طبری آملی غفرالله له ولجميع عباده :^۶ آیه الله جناب حاج شیخ محمدرضا ربانی تربتی (طابت تربته) کتاب نافع در تفسیر فاتحة الكتاب تألیف فرموده و آن را به « حمد ربّانی » تسمیه نمودند. برخی از علاقمندان مآثر قرآنی اقتراح تنظیم چند جمله ای را مطرح نمودند تا استهامی در فیض ثقل اکبر و فوز ثقل اصغر بهره راقم سطور شود. انجام خواسته ای که برخاسته از اشتیاق به آشنایی جامعه ، به ویژه عدّه ای که از جَدْوَه و جَدْبَه گریزان نیستند و در صدد جمع بین حَسِّ و تجربه از یک سو و عقل و نقل از سوی دیگر و شهود و وجدان از سوی سوم اند ، به معارف مستور می باشد ، حسنه ای محسوب است که اقرار آن مایه مزید حسنه شده و پایه مغفرت اغتراف سیئه خواهد بود ، و اعتراف به ذَنْب

۱- سوره اسراء ، آیه ۴۴.

۲- سوره مائده ، آیه ۲۶.

۳- سوره تکویر ، آیه ۲۶.

۴- بحار الأنوار ، ج ۲ ، ص ۲۸۵.

۵- سوره اسراء ، آیه ۹.

۶- این نوشتار تقریظ کتاب حمد ربانی است که به قلم حضرت آیت الله جوادی آملی « مدظله العالی » نگارش یافته ، از آن جایی که حاوی مطالب سودمندی در جهت بیان عظمت تفسیر و مفسر قرآن کریم است در این مجموعه آورده شد.

نیز وسیله مناسب برای وصول به مقصد اسنی است. به امید آنکه آن تألیف و این تقریظ چونان سعی بلیغ مسؤلان طبع و نشر و متنعمان از بحث و فحص مقبول خدای سبحان که جز از پرهیزکاران نمی پذیرد، واقع شود.

آنچه از تورق این کتاب سودمند برمی آید، این است که صبغه فلسفی و عرفانی آن بر منهج تفسیری رائج راجح است، چنانکه سیره آن رحیل عزیز نیز این چنین بود و آنچه در تفسیر کتاب الهی لازم است، رعایت اصولی است که برخی از آنها در طی چند نکته ارائه می شود:

نکته یکم. تفسیر قرآن حکیم عبارت از تحریر کتابی است که متن آن از خدای علیم و شرح آن از بنده او است. شرح خواه مزجی و خواه فصلی تعامل ماتن و شارح و تعاطی متقابل بین دو اندیشه متضارب خواهد بود. درباره قرآن کریم چنین مطلبی فرض صحیح ندارد، زیرا نه علمی جدای از علم نامتناهی خداوند مفروض است، و نه رأیی توان تضارب با رأی الهی را داراست؛ تنها کسی که می تواند به شرح متن آسمانی قیام نماید، همانا خلیفه ماتن است که نه علمی جدای از علم خدا دارد و نه در صدد تضارب فکری با صاحب متن است، زیرا خلیفه خداوند آیت ذات الهی است و علم او آیت علم خدای سبحان است و آیت حقیقی چیزی جز نشان ذی آیت نخواهد بود.

گویا خود متن به تحریر مضمون خود مبادرت نموده و مجالی برای بیگانه باقی نگذاشت تا شوب تفسیر به رأی طعم تحریف مفهومی دهد و ناهماهنگی بین تلاوت کلام خالق در لب و تفسیر مفهومی مخلوق در ذهن دل را افسرده نماید. بازگشت چنین تفسیر محمودی به تفسیر وحی به وحی، قرآن به قرآن و ... است، زیرا خلیفه که شارح متن است، مطلبی جز پیام مستخلف عنه خود ندارد، و گرنه از کرسی خلافت منعزل خواهد بود، چون حیثیت خلافت، آیت بحث بودن و امین شدن است و هرگونه افزایش یا کاهش بر مقصود ماتن یا از منظور وی، منافی با شأن خلافت می باشد.

آنچه در قلب خلیفه‌الله ظهور می نماید ، کلام خدای سبحان است که بدون واسطه یا به واسطه فرشته غیبی یا رسول انسانی القا می گردد ؛ چه اینکه گاهی از پشت حجاب و درخت و مانند آن تجلی می کند.^۷

نکته دوم. خلیفه راستین خدای سبحان پیامبران و اولیای معصوم (علیهم السلام) اند که همگی در اثر نیل به مقام منیع آدمیت ، اسمای حسناى خدا را عالم اند و فرشتگان مأمور به فراگیری معارف غیبی از مشهد آن ذوات قدسی اند ، و این انسان های کامل که متعلم بدون واسطه الهی اند ، علم آنان خلیفه علم خداست ، لذا می توانند وحی آسمانی را تحریر نمایند ، زیرا خلیفه واقعی در حدوث و بقا حافظ خلافت است و هرگز مطلبی غیر از پیام مستخلف عنه ندارد و حدیث قرب نوافل بیانگر آن است که خدای سبحان در مرحله بقا مانند مرحله حدوث در انسان کامل تجلی ویژه نموده و تمام مجاری ادراکی و تحریکی خلیفه خود را تحت اشراف تام دارد و در مقام اظهار و تفسیر بنانی یا بیانی به منزله دست یا زبان او می شود ؛

حدیث قدسی این معنی بیان کرد * * * * و بی یُبصر و بی یسمع عیان کرد^۸

چون قبول حق بود آن مرد راست * * * * دست او در کارها دست خداست^۹

و اگر فهم واقعی وحی خدا در مخاطبان اصلی آن منحصر شد ، « إِنَّمَا يَفْهَمُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ » ، برای آن است که عناصر محوری قرآن حکیم اسمای حسناى خداست و کسی از مقصود اصیل قرآن آگاه می شود که از اسمای خدا اطلاع صحیح داشته باشد و کسی عالم به اسمای خداست که توفیق تعلم آن را از لدُنْ و محضِرِ (وَعَلَّمَ اِدمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا)^{۱۰} ، حائز شده باشد ، لذا حجیت ظواهر قرآنی برای غیر اهل بیت طهارت (علیهم السلام) بعد از تدبیر در نصوص مآثور از آن ذوات مقدس استقرار می یابد. با تحلیل یاد شده می توان گفت : همانطوری که در

^۷ - سوره شوری ، آیه ۵۱ .

^۸ - گلشن راز شبستری .

^۹ - مثنوی مولوی ، دفتر اول ، ۱۶۱۰ .

^{۱۰} - سوره بقره ، آیه ۳۱ .

مقام عین ، هستی خداوند دلیل بر وجود آن غیب مطلق است : « یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بِذَاتِهِ »^{۱۱} ، در مقام علم نیز کلام خدا دلیل بر کلام او است ؛ یعنی می توان گفت : « یا مَنْ دَلَّ کلامه علی کلامه » . لیکن با این تفاوت که در ناحیه ذات خدای سبحان که بسیط الحقیقه است ، هیچ گونه کثرت مصداقی یا صدقی وجود ندارد ؛ هرچند تعدّد مفهومی محفوظ است ، ولی در جانب کلام خداوند چون خارج از ذات آن حضرت است ، تاب کثرت جهت ، تعدّد اجمال و تفصیل ، تکثّر متن و شرح ، و بدون واسطه و با واسطه را دارد.

البته همه این کثرتها به وحدت برمی گردند ؛ چه اینکه آن وحدت قاهر بر تمام این کثرتها اشراف دارد و در تمام آنها بدون امتزاج حضور دارد و از همه آنها بدون بینونت خارج است . چون کلام الهی با همه گستردگی که دارد ، مصون از اختلاف است ؛ (**لو کان من عند غیرالله لوجدوا فیهِ اختلافاً کثیراً**)^{۱۲} .

خلیفه او که عهده دار شرح متن الهی است ، باید معصوم از تشّت ، ناهماهنگی و نفاق باشد ؛ « لو لم یکن خلیفة الله لوجدوا فیهِ اختلافاً کثیراً » ، کسی که فعل او قولش را تصدیق ، باطن او ظاهرش را تأیید ، سرّاء و ضرّای او همسان ، غضب و رضای او متعادل و بالاخره سنّت و سیرت او منسجم بوده و همگی بر میزان عدل و معیار قسط است ، خلیفه خداست و توان تحریر متن الهی را واجد است .

نکته سوم . عالمان دینی که از دلمایه وحی و جانمایه شهود طرفی نبستند ، ولی از برهان عقلی یا دلیل نقلی معتبر بهره منداند ، علم حصولی و دانش مفهومی و ذهنی آنها خلیفه علم حضوری و بینش مصداق و عینی وحی معصوم و شهود مصون ولی خداست ؛ چه اینکه خود عالمان دین خلیفه اولیای الهی اند . اینان نیز بعد از تطابق عقل و نقل و توافق معقول و مسموع می توانند در حدّ علم حصولی عهده دار تحریر کلام خدا و شرح متن الهی باشند ، زیرا چنین تفسیری هم در حقیقت از سنخ تبیین کلام خدا به همان کلام است ، چون مبانی فطری^{۱۳} و نیز ملهمات فجور

^{۱۱} - بحار الانوار ، ج ۸۴ ، ص ۳۳۹ .

^{۱۲} - سوره نساء ، آیه ۸۲ .

^{۱۳} - سوره روم .

وتقوا^{۱۴} کلمات الهی اند که با دست غیبی خداوند در نهان بشر نهادینه شد و با کلمات الهی دیگر، یعنی رهنمود مُبَشِّران و منذران نَبوی و وکوی اثاره و شکوفا شد: «**يُثِرُوا لَهُمُ دَفَائِنَ الْعُقُولِ**»^{۱۵}.

برای دستیابی به چنین خلافتی لازم است که دانشهای نظری معقول یا منقول کاملاً ارزیابی گردد و بهترین راه ارزیابی آن داشتن میزانی است که ترازو بودن آن اولی یا بدیهی باشد و وزنی که واحد سنجش و وزن بودن او نیز اولی یا بدیهی باشد، و منطق نیز عهده دار ارائه میزان بدیهی، و تحلیل قضایای ضروری عهده دار وزن بدیهی است، آنگاه قضایای نظری که موزون اند، در پرتو میزان بدیهی و وزن ضروری مورد یقین قرار می گیرد.

اگر متفکری تمام علمهای نظری خود را با توزین به میزان ضروری و وزن بدیهی ضروری کند، مجاز است که کلام الهی را که برای هدایت همه جامعه نازل شد، تفسیر نماید و چنین کوشش مشکوری از قبیل تفسیر کتاب تدوینی خداوند به وسیله فطرت و الهام در کتاب تکوینی او است؛ هرچند تفاوت درجه با گذشته محفوظ است.

نکته چهارم. تفسیر قرآن حکیم که انزال آن از نزد خداوند به معنای آویختن این حبل اعظم و تَقَلُّ اکبر است، غیر از تفسیر حسّی و تجربی موجود طبیعی است که انزال آن به معنای انداختن و اهباط آن است، مثلاً باران را که خداوند نازل کرد، غیر از قرآنی است که نازل فرمود، زیرا باران به عنوان اینکه حقیقت متصل و به هم پیوسته ملکی و ملکوتی و جبروتی و الهی داشته باشد که از غیب تا شهادت به وسیله فرشتگان مقرب تجلّی کرده باشد نیست، گرچه هر موجودی دارای خزائن متعدد است؛ (**إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ**)^{۱۶}، اما قرآن که نزول آن به معنای تجلّی ویژه خداوند در کتاب خود است: « **فَتَجَلَّى لَهُمُ سَبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ** »^{۱۷}، هرگز به صورت تجافی نیست؛ چه اینکه در حدیث معروف

^{۱۴} - سوره شمس، آیه ۸.

^{۱۵} - نهج البلاغه، خطبه ۱.

^{۱۶} - سوره حجر، آیه ۲۱.

^{۱۷} - نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

ثقلین چنین آمده است که « طرفُ (القرآن) بید الله تعالی و طرفُ بآیدیکم »^{۱۸} ، لذا اعتصام به چنین حَبْلی که به دست غیبی خداوند قرار دارد ، مانع اضطراب و سقوط است ، و گرنه حبل انداخته هرگز عاصم دیگران نبوده و اعتصام به او سودمند نیست.

اکنون که معلوم شد ، نزول کتاب الهی به صورت تجلّی است ، نه تجافی و به صورت تدلّیه و آویختن حبل است ، نه تخلیه و انداختن آن ، لازم است در تفسیر ذیل آن که ظواهر الفاظ است ، محتوای صدر آن مغفول نباشد و در تبیین ساقه آن مضمون صدر آن ملحوظ باشد و اهتمام به فهم خصوص ذیل و ساقه مانع از رقی به صدر آن نشود. کتاب حاضر ظاهراً با توجه به صدر در صدد تفسیر ساقه آن برآمد.

به امید قبول خدا از مؤلف (قدس سره) و انتظار استقبال از علاقه مندان قرآن و عترت.

۱۳۸۲ / ۴ / ۶

جوادی آملی

^{۱۸} - بحار الأنوار ، ج ۳۷ ، ص ۱۲۹.